

فروغ فرخزاد، فرزند جهان امروز

دکتر لیلا هاشمیان (استادیار دانشگاه بوعلی سینا)
 راحله کمالی (کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی)
 فریبا رشیدی (کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی)

تاریخ پذیرش مقاله: مهر 1388

تاریخ دریافت مقاله: دی 1387

چکیده

فروغ فرخزاد، یکی از چهره‌های برجسته شعر معاصر ایران است. او به ویژه با خلق دو مجموعه آخر خویش یعنی «تولد دی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» توانست به مفهوم جدیدی از شعر دست یابد و به شاعری جهانی مبدل گردد. او که در سه مجموعه شعر نخست خویش یعنی «سیر»، «دیوار» و «عصیان»، درگیر من شخصی و خصوصی خود بود، با خلق این دو مجموعه از «من خویشتن» گذشت و به «من جهانی» رسید.

در این مقاله سعی می‌شود ضمن بیان ویژگی‌های شعر جهانی، نمود آنها در دو دفتر آخر سروده شده توسط فروغ فرخزاد آورده شود.

واژه‌های کلیدی: فروغ فرخزاد، تفکر جهانی، تولدی دیگر، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد.

مقدمه

فروغ فرخزاد، دارای دو دوره شعری است. دوره‌هایی با طرز فکر و نگاهی متفاوت به زندگی که حکایت از تغییر جهان‌بینی او دارند. در دوره اول، اشعاری زنانه، سرکش، رمانتیک و بحث‌انگیز را می‌بینیم و در دوره دوم، اشعاری اجتماعی، انتقادی و انسانی.

«در این دوره، زمینه‌های عاطفی شعر [فروغ] از فردگرا بودن فاصله گرفته و به عواطف انسانی نوعی تغییر ماهیت می‌دهد. فردگرایی و جنسیت‌گرایی فروغ در دو دفتر [نهایی اش] چنان هضم در نوع انسان شده که گریه، خنده، قهر و مهر او مصداق‌هایی حتی فراتر از انسان ایرانی پیدا می‌کنند و جهانی می‌شوند. احساس او در پیوند با احساس نوع بشر قرار گرفته و او نماینده یک انسان و نه حتی لزوماً یک زن می‌شود.» (زرقانی، 1383، ص 462)

اما باید دانست معیارهای شعر جهانی کدامند و شاعر چه زمانی پا از مرز موطن خویش فراتر می‌نهد و جهانی می‌شود. عشق، حقیقت، آزادی و انسان، چهار کلید واژه شاعرانی هستند که آنها را شاعر جهانی دانسته‌اند؛ نظیر پابلو نرودا، الیوت، جبران خلیل جبران و... که اشعارشان از مرزها و نژادها گذشته و در حافظه‌ها جای گرفته است. یک شاعر، برای دستیابی به شعری ماندگار باید به درکی جهانی از هستی برسد تا اثری جهانی خلق نماید و فرهنگ شخصی خویش را به فرهنگی جهانی ارتقا دهد. فروغ فرخزاد در مجموعه‌های «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» فروغی است که راوی من خصوصی خویش می‌باشد و قدم از این مرحله فراتر نمی‌نهد. اگر چه اشعار فروغ در همین دوره نیز زبان حال بسیاری از افراد است. اما شاعری که برای مفاهیمی از قبیل آزادی و حقیقت یا عشق زندگی می‌کند می‌تواند نگاه خود را همسو با نگاه مردم جهان قرار دهد و ذهنیت خود را به سمت ذهنیت جهانیان وسعت دهد. کاری که فروغ در دو مجموعه شعر نهایی خویش انجام داد. برخی معتقدند که شعر، کاری فردی و خلاقانه است و قواعد جهانی که شاعر باید طبق آن بسراید تا جهانی شود وجود ندارد، اما عقاید دیگری نیز در این باره وجود دارد.

«آنچه موجب وسعت تأثیر شعر می‌شود و به خصوص در دوام و بقای آن موثر می‌افتد، کلیت و اشتغال معنی و جوهر سخن می‌باشد. یعنی آزاد شدن از اختصاصات و قیود شخصی و

عصری و مقاصد و اغراض دیگر و پروازی به سوی افق برتر، به طوری که در هر زمان و مکان درخشش خود را حفظ کند. وقتی شعر خیام را در بیان سرنوشت بشر می‌خوانیم بی اختیار احوال مردم همه اعصار را در آن جلوه‌گر می‌بینیم که می‌گفت:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش
و از این قبیل دیگر اندیشه‌ها و سرگشتگیها و عوالم درونی او در شعرش موج می‌زند و
«خود حقیقت نقد حال ماست آن». (یوسفی، 1372، ص 469)

یا وقتی حافظ می‌گوید:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

(حافظ، 1372: 38)

تأثیرش را به صورت کلی بازگو کرده است و در واقع مخاطبش همه جهانیان هستند و هر انسان بشر دوستی هنگام مشاهده نبردهای بی حاصل و مرگبار با او هم نوا می‌گردد. اما تنها حافظ نیست که این‌گونه سخن می‌گوید. فردوسی، سعدی، مولانا و برخی دیگر نیز از این طریق نکته‌هایی را در شعر خویش جاودانه ساخته‌اند. آثار این بزرگان از کلیت و اشتمال برخوردار است و البته «مقصود آن نیست که این گویندگان همه در مباحث کلی و اجتماعی سخن رانده‌اند و آن کس نباید مطلقاً احوال و تجارب شخصی خود را در شعرش بیاورد، بلکه تأثرات فردی و حتی سوانح زندگی و گاهی اشعار اخوانی این گروه چنان از پوسته شخصیات و حد و رسم زمانه خارج شده و صورت کلی و عمومی و انسانی پیدا کرده که هر کس با زبان آنان آشنا می‌شود و در هر جا و هر عصر به خواندن آثارشان رغبت می‌کند. اصالت و صمیمیت احساس این شاعران و کلیت و اشتمال جوهر شعر آنان و طرز بیانشان است که باعث شده آثارشان از حد و مرز بگذرد و ارزش جهانی بیابد. شاید راز شیفتگی کوتاه به حافظ، و نیکلسون به مولوی و نیز حسن قبول ترجمه فیتز جرالذ از رباعیات خیام در مغرب زمین، ناشی از همین نکته باشد، به خصوص جایی که در ترجمه فقط روح شعر باقی می‌ماند و نمایش لطایف زبان اصلی مقدور نمی‌گردد.» (یوسفی، 1372، ص 473)

پس با این توضیحات اشعاری که مضمون آنها در بند چهارچوبی از احوال فردی و محدودیت موضوعاتی گذران باشد چندان پایدار نیستند و در مقابل، آثاری که تار و پود عواطف انسان‌ها را در قرن‌های مختلف به هم پیوند می‌دهند، بیشتر استعداد بقا دارند.

فروغ و جهانی شدن

اما فروغ فرخ زاد «یک چهره دارد با دو نیمرخ، نیمرخی که آینه چهره شاعر «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» است و نیمرخی که آینه چهره شاعر «تولد دیگر» و «ایمان یاوریم به آغاز فصل سرد» است... آینه نیمرخ اول، آینه‌ای است کوچک در خانه‌ای محدود، نماینده زنی تنها و معترض با تموج و تلاطم احساسات زنانه و مادرانه، در قیام در برابر آداب و سنن معمول و معهود خانوادگی، در شعرهایی به قالب چارپاره با خط محتوایی که در سطح می‌گذرد و از آنجا که بی هیچ ایستگاه و منزل توقف و تعمقی است، خواننده را تنها بر خط افقی و درازای شعر به پیش می‌برد و آینه نیمرخ دوم آینه‌ای است در جهانی نامحدود، نماینده زنی همچنان تنها با سریان و جریان تخیل و تفکری جهانی، در شعرهای آزاد و با خط محتوایی که در عمق حرکت دارد. با ایستگاه‌ها و منازل توقف و تعمق بسیار که خواننده را ضمن پیشبرد بر خط افقی شعر گاه تا ژرفای آن نیز فرو می‌برد.» (حقوقی، 1380، ص 12)

در مجموعه «اسیر»، فروغ، اسیر است، اسیر زندانی که مردی برای او ساخته و اسیر منِ خصوصی خویش. «اسیر»، سرشار از حسرت فروغ بر گذشته عشقی خویش است و شامل اشعاری بی ژرفا و سطحی. فروغ خواستار آزادی است، اما آزادی از اسارتی که مردش برای او ایجاد کرده است. در «دیوار» نیز همان مضامین «اسیر» دنبال می‌شود با این تفاوت که یاس و ناامیدی در آن بیشتر مشهود است و خود را قربانی شعر می‌داند و شکوه سر می‌دهد که:

«مشب بر آستان جلال تو / آشفته ام ز وسوسه الهام / جانم از این تلاش به تنگ آمد / ای شعر... ای الهه خون آشام.» (دیوار: 189)

در جایی نیز شعر را شیطان افسونکار می‌نامد:

«غنچه شوق تو هم خشکید / شعر ای شیطان افسونکار / عاقبت زین خواب درد آلود /

جان من بیدار شد بیدار.» (همان: 211)

در «عصیان» به واقعیت‌های پیرامون خویش بیشتر می‌پردازد. اندکی از مضامین دو مجموعه قبل فاصله می‌گیرد و نگاه رئالیستی پیدا می‌کند: «اینجا ستاره‌ها همه خاموشند / اینجا فرشته‌ها همه گریانند / اینجا شکوفه‌های گل مریم / بی‌قدرتر ز خار بیابانند / اینجا نشسته بر سر هر راهی / دیو دروغ و ننگ و ریاکاری / در آسمان تیره نمی‌بینم / نوری ز صبح روشن بیداری.» (عصیان: 249)

او گاهی نگاه خیامی دارد:

«لحظه‌ها را در یاب / چشم فردا کور است.» (همان: 261)

و در پایان این مجموعه، نگاه بهتری نسبت به زندگی می‌یابد و خود را سرشار از زندگی می‌بیند: «آه ای زندگی منم که هنوز / با همه پوچی از تو لبریزم / نه به فکرم که رشته پاره کنم / نه برانم که از تو بگریزم.» (همان: 284) و در کل، این سه مجموعه در یک رده هستند. اما فروغ در دوره دوم، از زبان جنسیت گرا و احساساتی دوره اول فاصله می‌گیرد و به زبانی فرا جنسیتی دست می‌یابد که نمودار نگرش جهانی اوست. فروغ از این نظر شباهت زیادی به «ژرژ ساندر» نویسنده فرانسوی دارد. نخستین رمان‌های این نویسنده نیز حالتی احساساتی و رمانتیک داشت و سپس در آثار بعدی خود به موضوعات جدی زندگی و مسائل اجتماعی پرداخت.

در هر حال، تغییر نوع نگرش فروغ به زندگی و جامعه و محیط پیرامون خویش آنقدر ژرف و عمیق بود که دیوان شعرش را در این دوره «تولد دیگری» نامید. جوهر شعری فروغ از روح و قریحه شاعرانه او حکایت می‌کند. شعر فروغ نمودار تجربه‌های عاطفی و اجتماعی و حساسیت او نسبت به جامعه و محیط پیرامونش می‌باشد و با توجه به عمر کوتاهی که فروغ داشت و تحصیلات تا پایان دوره دبیرستان، این مایه توفیق او از استعداد و قریحه شاعری اش و همینطور تلاش و پژوهش و تجربه‌های شخصی در زمینه شعر و زبان حکایت می‌کند و این می‌تواند جزء امتیازات هنری فروغ محسوب شود.

فروغ، «عصیان» را در سال 1337 به اتمام رساند و «تولد دیگر» در سال 1343 متولد شد؛ اما به راستی در این چند سال چه انقلابی در درون شاعر رخ داد که او را از پوستهٔ محدود چهار دیواری «دیوار» و اسارت «سیر» آزاد ساخت و به عصیان در برابر «عصیان» وا داشت؟

«فروغ در حقیقت پس از عبور از کانال دورهٔ اول با پشتوانهٔ شش عامل موثر یعنی آمادگی و استعداد، جسارت و شهامت، ارتباط با نخبگان، مطالعات مداوم، سفرهای خارجی و آشنایی با نیماست که به جوهر معنوی و شکل صوری شعر والای خود پس از «تولد دیگر» دست می‌یابد، عرصه‌ای که همان دنیای ذهنی متوسع و متفرد «فروغ» است.» (حقوقی، 1380، ص 30)

به عبارتی وسعت بینش و قدرت آفرینش فروغ، علت حرکت او از دورهٔ اول به دورهٔ دوم است. او در پی آشنایی با آثار نیما بود که دریافت برای شاعر شناخت خود و دنیای پیرامونش ضروری است. از همین راه بود که حجاب از خود بیگانگی را پاره کرد و «نام نجات‌دهنده‌اش را از آینه پرسید» و به خود آگاهی اجتماعی دست یافت و در برخورد و نگرش نو به پیرامون خویش، شعر و ویژگی‌های شعری خود را خلق کرد. اما فروغ این احتیاج را درون خویش حس می‌کرد طوری که خود می‌گوید: «اگر این احتیاج طبیعتاً پیش نمی‌آمد، تأثیر نیما نمی‌توانست کاری بکند. او راهنمای من بود اما من سازندهٔ خودم بودم. من از او یاد گرفتم که چطور نگاه کنم؛ یعنی او وسعت یک نگاه را برای من ترسیم کرد. او حدی به من داد که یک حد انسانی است.» (مرادی کوچی، 1379، ص 295)

فروغ، ققنوسی بود که در هر تجربه‌ای خاکستر شد و دوباره از خاکستر خودش سربرآورد. او مدرن‌ترین شاعر معاصر ماست. «دنیای شعر فروغ، چه از نظر تفکر و چه از لحاظ زبان، روح چیرگی مدرنیت بر قوانین ادب و سنت‌های ایستای دیرین ماست و از همین روست که او در یک مقیاس جهانی، مدرن‌ترین و امروزی‌ترین شاعر و از معدود روشنفکران ما به شمار می‌رود که به اندیشهٔ انسان مدرن تعلق دارد.» (حقوقی، 1380، ص 55)

فروغ در «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به ذات اشیا نفوذ می‌کند، به آنها جان می‌دهد، چشم می‌دهد، و از پشت چشم آنها به بیرون نگاه می‌کند. فروغ در این دو

مجموعه، سفری به درون اشیاء دارد. کلمات و واژگان فروغ جان دار هستند و گویی مصداق این شعر سهراب سپهری می‌باشند که: «واژه باید خود باد / واژه باید خود باران باشد.» فروغ فرخزاد، جسارت این را دارد که در برابر همه موانع شعر کلاسیک بایستد و از ذهنی با فرهنگی جهانی برخوردار باشد. او در «آیه‌های زمینی» پر از هول بشریت فردا است، بشریتی که دیگر به عشق و فتح نمی‌اندیشد، بشریتی که در بیهودگی به سر می‌برد، در روزگاری که نان، نیروی شگفت رسالت را مغلوب کرده است، روزگاری که در آن خورشید مرده است... در این دوره از زندگی شعری فروغ، فروغ نه تنها به خودآگاهی رسیده و از خویشتن فراتر رفته، بلکه دیگر نوع انسان را مخاطب خویش قرار می‌دهد و برای او می‌سراید.

فرخزاد، شاعری سنت شکن است. او حتی در مجموعه‌های «سیر»، «دیوار» و «عصیان» نیز چنان که از نامشان پیداست به عصیان‌گری و سنت شکنی پرداخته، به طوری که به عنوان نماینده زن ایرانی، در جامعه‌ای که تاریخ مذکری بر فرهنگ و اجتماع آن حاکم بوده این جسارت را دارد که حرف از عشق به مرد به میان آورد، آن هم با مظاهر جسمانی اش، و از نام و ننگ نهراسد. اما آنچه که در هر دو دوره شعری فروغ وجود دارد، ویژگی «خودیابی» و «خودسرایی» اوست. این «من» فروغ همیشه محور شعرا بوده است، با این تفاوت که در دوره اول بی هویت است ولی در دوره دوم به خودآگاهی می‌رسد و نسبت به جامعه و زمانه‌اش شناخت می‌یابد و شعر را وسیله بازیابی و بازآفرینی آن «من» گمشده خویش قرار می‌دهد.

«فروغ شاعری همیشه درگیر با خود و با هستی است. زنی که در مواجهه و مقابله با موقعیت‌های مختلف، مردانه و شجاعانه در واقعیت و طبیعت غوطه می‌خورد و در حرکت از توفان‌های پی در پی و با شرکت در فاجعه‌های مکرر در جهت رهایی از وضعیت‌های سهمناک بشر امروزی و عبور به طرف آزادی و جاودانگی، ذات هوشیار و آگاه خود را در آینه ادراکی دیگر می‌نمایاند. آینه‌ای که نماینده اندیشه اوست و به هیچ دبستانی نیز منتسب نیست.» (حقوقی، 1380، ص 55)

عنصر حیاتی شعر فروغ فرخزاد عشق است و اندیشه و احساس او حول این محور می‌گردد. فروغ تمام نیروی خود را برای نگهداشت عشق به کار می‌گیرد و نمی‌گذارد به آن آسیبی برسد، به طوری که نابودی خود را در نابودی عشق می‌بیند:

«و زخم‌های من همه از عشق است / از عشق، عشق، عشق / من این جزیره سرگردان را / از انقلاب اقیانوس و انفجار کوه گذر داده‌ام.» (ایمان بیاوریم...: 429)

نگاه فروغ به عشق نیز در دو دوره شعری‌اش متحول شده است. عشق فروغ در دوره اول، عشقی سطحی و ظاهری است. او در «دیوار» خطاب به عشق می‌گوید:

«دیگرم گرمی نمی‌بخشی / عشق، ای خورشید یخ بسته / سینه ام صحرای نومید یست / خسته ام، از عشق هم خسته.» (دیوار: 210)

درون‌مایه‌های شعر فروغ، همان مضامین سه‌گانه جاودانی هستند یعنی عشق، زیبایی و مرگ. همچنین شاعری که در دوره اول شعری‌اش، شعر را الهه خون آشام و شیطان افسون‌کار خطاب می‌کند، در دوره دوم کاملاً متحول شده و شعر را فاتح خویش می‌نامد. یک شاعر واقعی، همیشه در قبال شعر احساس مسئولیت می‌کند. احساسی که فروغ نیز آن را فراوان داشت:

«شعر برای من به شکل یک احتیاج مطرح است، احتیاجی بالاتر از ردیف خوردن و خوابیدن، چیزی شبیه به نفس کشیدن، شعر در من پراکنده شده. یک زمانی بود که من این موجود را در کنار دیگر چیزها به صورت یک چیز مجرد خارج از خودم تصور می‌کردم، حالا مدتی است که او در من نفوذ کرده است، یعنی مرا فتح کرده است و به این جهت من از شعر جدا نیستم.» (مرادی کوچی، 1379، ص 312)

نکته مهم دیگر در شعر فروغ فرخزاد، استقلال دید، تجربه شخصی و تلاش برای دستیابی به زبانی زنده و هماهنگ است با آنچه شاعر در درونش دارد.

«فروغ با استفاده آزادانه از کلمات و ترکیبات مورد نیاز در شعر و بیش از آن با تصویرهایی که پدیدآورده توانسته برخی مظاهر خشن و ناهموار زندگی مردم را در شعرش نمایش دهد. بدین سبب واژگان شعری او اگر از کلمات کهن یا مصطلحات فصحای پیشین

کم بهره است، از این سو بارور شده و وسعت تعبیر پیدا کرده است.» (یوسفی، 1369، ص 501)

«مرداب‌های الکل با / آن بخارهای گس مسموم / انبوه بی تحرک روشنفکران را / به ژرفنای خویش کشیدند / و موشهای موزی / اوراق زرنگار کتب را / در گنج‌های کهنه جویدند.» (آیه‌های زمینی: 364)

شعر فرخ‌زاد، با همه ویژگی‌ها و پستی و بلندی‌هایی که دارد، در ادبیات معاصر فارسی از جایگاهی شایسته و ممتاز برخوردار است و نشان دهنده حال و هوای نسل‌هایی است صامت و خاموش که فروغ از مکنون دل آنها سخن گفته است. او خود را از «سلاله درختان» می‌دانسته و چون از «تنفس در هوای مانده ملول» شده از «پرنده‌ای که مرده بود» این پند را به گوش جان شنیده که «پرواز را به خاطر بسپار».

اما فروغ چهره جهانی خویش را بیشتر مرهون «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» است که در ذیل به آنها می‌پردازیم:

تولد دیگر

«تولد دیگر» در سال 1343 منتشر شد، این دفتر شامل 32 شعر است که همه آنها در یک سطح نیستند. در برخی از این اشعار جنبه‌های جهانی و انسانی شعر فروغ بیشتر نمایان است و در برخی کمتر؛ و برخی نیز بر محور اشعار دوره اول سروده شده اند. در کل آن دسته افرادی که از شعر، انتظار نو آوری و استقلال سبک بیشتر دارند و به خصوص به طرح مسائل اجتماعی انسان امروز در شعر علاقه مندند، این مجموعه را بیشتر می‌پسندند و شاعر این مجموعه را شاعری متعهد و مسؤول نسبت به سرنوشت و آلام مردم می‌بینند.

انتشار «تولد دیگر» به اعتبار زبانی که [فروغ] به کار گرفته، یک اتفاق مهم در شعر معاصر است. فروغ با رویکرد آزادانه و آگاهانه به زبان زنده جاری در متن جامعه و تبدیل آنها به زبان شعر، گام بزرگی را در دموکراتیزه کردن زبان شعر معاصر برداشت؛ زبان شعر معاصر، نه شعر کلاسیک که قصه جداگانه‌ای دارد.» (زرقانی، 1383، ص 455)

در این مجموعه، شعرهایی آمده که کاملاً جنبه اجتماعی و انتقادی دارند و گاه نیز با طنزهایی گزنده و تلخ همراه هستند، مثل شعر مرز پرگهر. در شعرهای آیه‌های زمینی، عروسک کوکی، در غروبی ابدی و دیدار در شب نیز جنبه‌های اجتماعی بیشتر دیده می‌شود. فروغ با انتشار «آیه‌های زمینی» پیام خود را به جهانیان صادر کرد و نشان داد که چه فرجامی برای جهان می‌بیند. او در این شعر با دیدی «اپوکالیپسی» و زنهار دهنده، ضمن ترسیم یک جامعه، جهان را نیز تصویر می‌کند و دیدی جهانی می‌یابد.

وقتی «تولد دیگر» در زمستان 1343 چاپ شد، در حقیقت این خود فروغ بود که دیگر باره متولد شد، در هیأت شاعری که از مرزهای بومی سرزمین خویش و زبان مادری اش گذشته، دیگر باره متولد شد.

«تولد دیگر، حادثه‌ای فراموش نشدنی بود در تاریخ شعر معاصر ما و تاریخ ادبیات ما.» (جعفری، 1378، ص 475)

خود فروغ نیز این کتاب را بیشتر از کتاب‌های دیگرش دوست داشت. او درباره این کتاب می‌گوید:

«من همیشه به آخرین شعرم بیشتر از هر شعر دیگرم اعتقاد پیدا می‌کنم. دوره این اعتقاد هم خیلی کوتاه هست، بعد زده می‌شوم و همه چیز به نظم ساده لوحانه می‌آید، من از کتاب «تولد دیگر» ماههاست که جدا شده‌ام با این وجود فکر می‌کنم از آخرین قسمت شعر «تولد دیگر» می‌شود شروع کرد.» (مرادی کوچی، 1379، ص 303)

«من پری کوچک غمگینی را می‌شناسم / که در اقیانوسی مسکن دارد / و دلش را در یک نی لبک چوبین، می‌نوازد آرام، آرام / پری کوچک غمگینی / که شب از یک بوسه می‌میرد / و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد.» (تولد دیگر: 419)

پری کوچک غمگین، خود شاعر است که در دنیای بزرگ اطراف خود تنها افتاده و با نی لبک شعر، رازهای دلش را می‌نوازد و بازگو می‌کند. پری کوچک غمگینی که از شوق عشق می‌میرد و با همان شوق نیز از بستر بر می‌خیزد.

سه مجموعه نخستین شعر فروغ، سیاه مشق‌هایی هستند که فروغ را به نقطه عطف زندگانی‌اش یعنی «تولد دیگر» می‌رسانند. در این مجموعه است که فروغ زبان شعر مستقل خویش را می‌یابد و از نظر مضمون و محتوا به شعری آگاه و متفکرانه دست می‌یابد. در این مجموعه شاعر وارد قلمرو بسیار وسیع‌تری می‌شود و زبان شعرش به کمال می‌رسد. محمد حقوقی در این زمینه می‌گوید: «فروغ بعد از تولدی دیگر بود که نشان داد که دور از همه قراردادهای، شعرهایش سرشار از چشمه‌های جوشان زندگی و حاصل جرات و جسارتی است که باعث شد او از قلمرو کوچک خود و از چار دیواری که در آن «اسیر» بود به در آید و پهنه جهان را میدان جولان اندیشه خود قرار دهد. آن هم زمانی که به قول «هاکسلی» غالب شاعران امروز در بند فتوحات تازه نیستند و ترجیح می‌دهند که قوای خود را در وطن مالوف و قلمرو کوچک خویش استحکام بخشند، در صورتی که جهان بالقوه از آن شعر است.» (حقوقی، 1380، ص 317)

در شعر «تولد دیگر»، فروغ نشان می‌دهد که چگونه خود شعر راهی است به بقا و پیروزی بر مرگ و جاودانه شدن. این شعر این گونه شروع می‌شود: «همه هستی من آیه تاریکی است / که تو را در خود تکرار کنان / به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد.» (تولد دیگر: 415)

در این شعر «شاعر به مخاطب خود وعده جاودانگی می‌دهد و به برابر بودن زندگی و شعر با کلمه «آیه» اشاره می‌کند و به ماندگار بودن خودش به وسیله شعرش، چنان که اشعار فروغ در غیاب خودش برای ما در این زمان و مکان هنوز زنده و تپنده اند.» (مرادی کوچی، 1379، ص 183)

شیوه استفاده فروغ از زبان، زبان تخاطب و گفتار است که این شیوه، لازمه جهان بینی وسیع فروغ بود. جهان‌بینی‌ای که او را وادار می‌کند از انواع کلمات بهره بگیرد و به پیشینه شعری آنها کاری نداشته باشد. در این دوره، فروغ به جستجوی شیوه‌های بیانی شعرش می‌پردازد و در این زمینه به شناخت می‌رسد.

« آیا شما که صورتتان را / در سایه نقاب غم انگیز زندگی / مخفی نموده اید / گاهی به این حقیقت یاس آور اندیشه می‌کنید که زنده‌های امروزی / چیزی به جز تفاله یک زنده نیستند؟ » (دیدار در شب: 373) فرخزاد به حقیقت بسیاری از انسانهای قرن بی برده؛ انسانهایی که دیگر صورتی از حقیقت ندارند و زندگی بر چهره آنها نقابی مجازی زده است. در جامعه - ای که ارزش‌ها رخت بر بسته و پرنده ایمان از سرزمین آنها کوچ کرده است، او برای جامعه بشریت رنج می‌برد، از تعصبات احمقانه، از سالوس و ریا، از خرافات و از مفاصدی که زندگی انسانها را سیاه کرده است و در همین جاست که شعر فروغ از دایره شخصی خارج می‌شود و وسعتی به پهنای تمام جهان و جهانیان می‌یابد. به این ترتیب شعر فروغ از جنبه‌های فردگرایی و تغزلی خویش فاصله گرفته و به تدریج به سوی شعری انسانی و آگاهانه کشیده می‌شود. در این دوره فروغ احساس می‌کند که شعرش باید از زندگی واقعی نشأت بگیرد و می‌خواهد نوعی رئالیسم را در شعرش وارد کند. اما این زندگی سرشار است از وحشت و ترس و همواره در شرف ویرانی و زوال.

او در این دنیایی که هر لحظه در آن بیم فروریختن است، زنده‌هایی را می‌بیند که چون عروسک‌های کوکی بی اراده خود را به چیزهای موهوم سرگرم کرده اند، عروسک‌هایی که هر لحظه با فشار دستی فریاد بر می‌دارند که: « آه من بسیار خوشبختم. » (عروسک کوکی: 342) و در چنین دنیایی است که در دیدگاه او خورشید سرد می‌شود و برکت از زمین رخت می‌بندد. در روزگاری که همه چیز واژگون می‌شود و سکه قلب، چهره خود را نشان می‌دهد، «فردا» در ذهن کودکان مفهوم گنگ و گمشده‌ای می‌یابد و میل دردناک جنایت در دستهای مردم متورم می‌شود و هیچ کس نمی‌داند که نام آن پرنده‌ای که از قلب‌ها گریخته، «ایمان» است.

«من فکر می‌کنم که تمام ستاره‌ها / به آسمان گمشده‌ای کوچ کرده‌اند / و شهر، شهر چه ساکت بود / من در سراسر طول مسیر خود / با هیچ چیز رو به رو نشدم / جز با گروهی از مجسمه‌های پریده رنگ.» (دیدار در شب: 372)

با این همه، آرزوی روشنایی در دل او شعله می‌کشد و او را به جستجوی نور می‌کشاند و در نهایت تاریکی چراغ می‌طلبد و یک دریچه که از آن به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرد: «من از نهایت شب حرف می‌زنم / من از نهایت تاریکی / و از نهایت شب حرف می‌زنم / اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور / و یک دریچه که از آن به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم.» (هدیه: 318)

اخوان ثالث درباره «تولد دیگر» می‌نویسد: «من معتقدم «تولد دیگر» نه تنها برای فروغ تولد تازه‌ای بود بلکه مولود همایون شعر زنده و پیشرو امروز ما و تولد تازه برای شعر پارسی است. روشن‌ترین دلیل این ادعا آن که دست اندرکاران شعر جوان، همه آن چنان غرق در ماهیت این تولد شده‌اند که گویی برای خود ایشان زادن نویی پیدا شده است. زبان شعر فروغ در این مجموعه به کمال رسیده است و فروغ از آن پس با گام‌های بلندی به پیش می‌راند و خیلی زود لکنت‌هایش را چاره می‌کند. او هر گام که به جلو بر می‌دارد، گستره‌های زنده‌تر و پر سیلان‌تری از وجود خویش و زندگی را کشف می‌کند.» (مرادی کوچی، 1379، ص 205)

به این ترتیب فروغ در «تولد دیگر»، انسانی دیگر و شاعری دیگر است. شاعری خود باز یافته و اندیشمند در سطح فرا ملیتی که به راستی شعر از او فوران می‌کند و سرازیر می‌شود و به قول فریدون مشیری: «شعر او کمال پیروزی و حقانیت شعر نو بود.» (جعفری، 1368، ص 452)

اما «تولد دیگر» به پایان نمی‌رسد و با «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به اوج خود می‌رسد.

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

این دفتر، پنجمین و آخرین کتاب شعر «فروغ» است که آثار سه سال آخر عمر فروغ را از سالهای 42 تا 45 در بر دارد. این مجموعه شعر، هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ پختگی زبان و بیان اندیشه، بر پله‌ای والاتر از «تولد دیگر» قرار می‌گیرد. کتابی که تنها از هفت شعر

تشکیل می‌شود که هر کدام اوج تفکر و تخیل شاعر را نشان می‌دهند. در این مجموعه، شاعر موقعیت خود را در چند سطر نخستین ترسیم می‌کند:

«و این منم / زنی تنها / در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یاس ساده و غمناک آسمان / و ناتوانی این دستهای سیمانی...» (ایمان بیاوریم...: 423)

در حقیقت، تمام شعرهای این مجموعه، بسط مفاهیم همین چند سطر می‌باشد. «ایمان بیاوریم» به آغاز فصل سرد شعر آگاهی و نگاه و سکوت است و حاصل لحظه شهود شاعر. شاعر در این اثر، در فرایند ذهنی خود، زمین را گرفتار زمستانی فراگیر و انسان را مقهور مرگی غریب می‌یابد و ابدی بودن زمستان را برای خود نیز می‌پذیرد زیرا می‌داند که از زوال گریزی نیست و در برابر مرگ هیچ چیز را تاب ماندن نیست. با این حال شاعر برای یافتن راه‌هایی از مرگ، تک‌گویی و جستجوی خویش را ادامه می‌دهد و در فرایند ذهن و اندیشه خویش با کنار گذاشتن دنیای مرزها و خط‌ها و پناه بردن به بی‌کرانه‌ها و گستره‌ها به عریانی و عشق می‌رسد و در عشق تکه تکه شدن را نه به عنوان فرایند مرگ و تجزیه شدن بلکه به مثابه رازی می‌یابد که هر وجود یگانه‌ای با آن به‌رهایی می‌رسد و از حقیرترین ذره‌هایش آفتابی متولد می‌شود.

«خطوط را رها خواهم کرد / و همچنین شمارش اعداد را رها خواهم کرد / و از میان شکل‌های هندسی محدود به پهنه‌های حسی وسعت / پناه خواهم برد / من عریانم، عریانم، عریانم / مثل سکوت‌های میان کلام‌های محبت عریانم / و زخم‌های من همه از عشق است / از عشق، عشق، عشق / من این جزیره سرگردان را از انقلاب اقیانوس / و انفجار کوه گذر داده‌ام / و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود / که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد...» (ایمان بیاوریم...: 428-429)

فروغ با این اثر به اوج شعور شعری نایل می‌شود و با وقوف بر آلودگی زمین و نومیادی آسمان و ناتوانی دستهای سیمانی در زمستان تاریخی عصر خود، مرگ را نه فقط به عنوان فرجام محتوم این هستی آلوده کشف می‌کند بلکه آن را راه رسیدن به‌رهایی و تولدی دیگر می‌بیند و در می‌یابد که «تجات دهنده در گور خفته است.» (ایمان بیاوریم...: 424) شناخت

حاصل آگاهی بر واقعیت‌های درونی و بیرونی خود و کشف پیوند میان آنها و چگونگی تأثیر و تأثر میان آنها و اجزای آنهاست. «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» تنها اثری است که نشان می‌دهد فروغ از مرحله شناخت گذشته و به نقد شناخت رسیده و راه فراتر رفتن از واقعیت‌ها و زوال جامعه خود را نیز یافته است. فروغ در این مجموعه «پای به منزل فراتری می‌نهد که او را از تنگنای تقابل «خود» و «زوال» می‌رهاند. راهی که فروغ با آخرین بند تصویری شعر «تولد دیگر» به آن دست می‌یابد.» (نیکبخت، 1373، ص 90)

ساختار این شعر بر اساس تقابلی شکل می‌گیرد که با رویارویی خود و زوال (زن و زمستان) آغاز می‌شود و با کشف دوگانگی تمام اجزاء شعر و بیان فرایند یکی شدن آنها به «این همانی» می‌انجامد. این شعر بر محور چهره من (راوی، زن) تو (مخاطب، بیگانه‌ترین یار امروز و همسر دیروز) و او (مردی که از کنار درختان خیس می‌گذرد) قرار گرفته است. فروغ کلمه‌ها را کنار هم نمی‌چیند تا شعری بنویسد، بلکه تلاش می‌کند تا به وسیله شعر به حقیقت اشیا دست یابد. به همین خاطر بیش از هر آرایه‌ای به «تشخیص» توسل می‌جوید و حتی شب را نیز به صورت موجود زنده‌ای می‌بیند و دستش را روی پوست شب می‌کشد.

«فروغ از هنگامی که خود را می‌شناسد و زوال را به عنوان مهمترین درونمایه شعری خود بر می‌گزیند، غیبت شاعر را در شعر نمی‌پذیرد و میان خود و جهان آگاهانه «خود سرایی» را به مثابه صنعت اصلی خویش به کار می‌گیرد.» (همان: 58)

فروغ در شعر «پنجره» از پنجره‌ای سخن می‌گوید که در حقیقت دریچه نگاه او نسبت به دنیا و زندگی در سالهای پختگی و آگاهی اوست. پنجره‌ای که در پشت آن، هم می‌بیند و هم می‌شنود و هم از چهارچوب آن به همه جهان اشراف دارد. شاعر مسافر در منزل آخر، در پشت پنجره‌ای می‌ایستد رو به لحظات نگاه و سکوت و آگاهی، چون دیر زمانی است که از دوران کودکی خود گذشته و آنقدر بزرگ شده که دیوار را برای برگهای جوانش معنی کند. فروغ در این دوره به زبان و بیانی زیبا دست می‌یابد، او نمی‌گوید که تنها تو منجی خودت هستی و نه دیگری؛ بلکه می‌گوید: «از آینه پرس نام نجات دهنده‌ات را» (پنجره: 447)

یا وقتی می‌خواهد بر باد رفتن آرزوها را نشان دهد، می‌گوید: «وقتی از شقیقه‌های مضطرب آرزوی من، فواره‌های خون به بیرون می‌پاشید» (همان: 446)

این یکی از مشخصه‌های زبانی و فکری فروغ است که در دوره اول شعری او دیده نمی‌شود. فروغ در دوره دوم شعری، فکرها را مخاطب خویش می‌سازد و آگاهی خویش را به مخاطب سرایت می‌دهد. «فروغ در میان شاعران پس از نیما، تنها چهره‌ای است که با آثار دوران کمال خود به نگرش و صنعتی ویژه دست می‌یابد و هر دو رسالت فردی و اجتماعی شاعر واقعی را به انجام می‌رساند. او با شناخت واقعیت‌های درونی و بیرونی خویش، زوال را به عنوان درونمایه اصلی آثارش کشف کرد و «خود سرایی» را به مثابه مهمترین ویژگی صنعت و ساختار شعرش پذیرفت. بدین گونه فروغ توانست با بیان ویژگی‌های فردی خود، چهره اش را در شعر فراز آورد، و با تبیین واقعیت‌های دنیای پیرامون خویش خصایص عصر و جامعه اش را ماندگار سازد و سرانجام با آخرین آثارش، راه رسیدن به رهایی و فراتر رفتن از آن زوال و تباهی را نشان دهد و مهمترین وظیفه هنر را به انجام برساند.» (نیکبخت، 1373، ص 38)

فروغ در شعرهای بعدی خویش به تمثیل روی می‌آورد و سعی می‌کند شعری سمبلیک ارائه دهد. شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» یک تمثیل است با مضمونی اجتماعی و نیز شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» به بیان واقعیت‌های جامعه و محدودیت‌ها از نگاه یک کودک می‌پردازد و محتوا در شعر فروغ بدین شکل تکامل می‌یابد.

بدین ترتیب فروغ فرخزاد، در طی عمر کوتاهی که داشت به خوبی توانست مراحل تکامل شعری را طی کند و شعرش را در اذهان نه تنها مردم ایران، بلکه خارج از مرزهای ایران و در عرصه جهانی نیز به ثبت رساند. کریم امامی که در زمان حیات فروغ با همکاری و هم‌فکری خود فروغ چند شعر او را به انگلیسی برگردانده، معتقد است که شعر فروغ در میان اشعار معاصر دیگر از همه بهتر به انگلیسی بر می‌گردد. در سال 1345 از چهار کشور آلمان، سوئد، انگلستان و فرانسه به فروغ پیشنهاد شد که اجازه دهد اشعارش را ترجمه و چاپ کنند. فروغ به جایی رسیده بود که مردم جهان او را می‌طلبیدند و دوست داشتند.

نکته جالب توجه در مورد اشعار فروغ این است که او به دلیل آشنایی با زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسه و ایتالیایی، اشعاری دارد که معنا و مفهوم مضمر و پوشیده آنها در ترجمه بیشتر خود را نشان می‌دهد، به طوری که ما فارسی زبان‌ها ممکن است متوجه آن نشویم. حسین منصوری که پسر خوانده فروغ بود، به کار ترجمه اشعار فروغ به زبان آلمانی می‌پردازد. او معتقد است که اشعار فروغ قابلیت بسیار زیادی برای ترجمه دارد.

راز موفقیت فروغ این بود که از پيله‌ای که به دور خود تنیده بود بیرون آمد و به پروانه‌ای مبدل شد که دیگر به همه جا می‌توانست پرواز کند و سر بکشد. بزرگترین علت شکست یک شاعر دور افتادن از مدار شعر و زندگی شاعرانه و محدود شدن در حصارها و دیوارهایی است که خود یا جامعه به دورش می‌کشند، همان پيله‌های که فروغ در اسیر، دیوار و عصیان به دور خود تنیده بود. شاعر واقعی در همه شرایط شاعر است. او جوانی و پیری، تجرد و تاهل و... نمی‌شناسد و بر مدار شعر تا مرز مرگ پیش می‌رود و فروغ این نکته را خوب دریافته بود، او می‌دانست که شعر به او جاودانگی خواهد بخشید.

«همه هستی من آیه تاریکیست / که تو را در خود تکرار کنان / به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد.» (تولدی دیگر : 415) اگر فروغ از «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» که به منزله پلی برای عبور بودند نمی‌گذشت و به مقصدش «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نمی‌رسید، جایگاه امروزی خود را نداشت. او چه خوب می‌دانست که مجال زیادی ندارد و باید شتابان مراحل تکامل را بپیماید و دوباره متولد شود.

منابع

- جعفری، عبدالرضا، 1378، *فروغ جاودانه*، تهران: تنویر، چاپ اول.
- حقوقی، محمد، 1368، *شعر و شاعران*، تهران: نگاه، چاپ اول.
- ، 1380، *شعر زمان ما (4) فروغ فرخ‌زاد*، تهران: نگاه، چاپ ششم.
- ، 1380، *مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران*، تهران: قطره، چاپ پنجم.
- ، 1383، *شعر زمان ما (2) مهدی اخوان ثالث*، تهران: نگاه، چاپ دهم.
- زرقانی، مهدی، 1383، *چشم انداز شعر معاصر ایران*، تهران: دبیر خانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، چاپ اول.

- شفیعی کدکنی، محمد رضا، 1359، *ادوار شعر فارسی*، تهران: توس، چاپ اول.
- فرخزاد، فروغ، 1379، *دیوان اشعار*، تهران: مروارید، چاپ هفتم.
- ، 1345، *حرف‌هایی با فروغ فرخزاد*، تهران: دفترهای زمانه، چاپ اول.
- کاخچی، مرتضی، 1384، *گفت و گوی شاعران*، تهران: زمستان، چاپ اول.
- مرادی کوچی، شهناز، 1379، *شناخت نامه فروغ*، تهران: قطره، چاپ اول.
- نیکبخت، محمود، 1373، *از گمشدگی تا رهایی*، تهران: مشعل، چاپ دوم.
- یاحقی، محمد جعفر، 1378، *جویبار لحظه‌ها*، تهران: جام، چاپ اول.
- یوسفی، غلام‌حسین، 1369، *چشمه روشن*، تهران: علمی، چاپ اول.
- ، 1372، *برگ‌هایی در آغوش باد*، تهران: علمی، چاپ دوم.